

روایت حماسه نایفه اطلاعات - عملیات سردار شهید علی جیت‌سازیان

حمید حسام



انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)



سوره مهر

دلیل

روایت حماسه نابعد اطلاعات - عملیات
سردار شهید علی چیت سازیان

حمید حسام

طراح جلد: امیر نجفی

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: واژه پرداز اندیشه - چاپ اندیشه

چاپ دوم (اول ناشر): ۱۳۹۶

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

۹۷۸-۶۰۰-۳۰۷۱۹-۶-۳

شماره: حد ۴، حمید، ۱۳۴۰ -

Hee Han

عنوان: م. پدیدآور: دلیل / حمید حسام

ملاحظات: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۶.

مشخصه: ظاهر، ۴ ص.

شابک: ۶-۳۰۷۱۹-۳۰۶۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیه

عنوان دیگر: دلیل، ر. ر. حد - شهید علی چیت سازیان

موضوع: چیت سازیان، علی ۱۳۶۶ - ۱۳۷۲

موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان - خاطرات

Max - Survivors - Diaries - Iran

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۷۲ - خاطرات

Iran's War, 1980-1988 - Martyrs - Diaries

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۷۲ - شهنشاه

Iran's War, 1980-1988 - Martyrs

Biography

شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ج ۹ / DSR1۱۳۹

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳-۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۸۲۴۴۲

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشته پلاک ۳۳

صندوق پستی: ۱۵۸۱۵-۱۱۴۴

تلفن: ۶۱۹۴۳ - سامانه پیامک: ۳۰۰۰۵۳۱۹

تلفن مرکز بخش: (پنج خط) ۶۶۴۶۰۹۹۳ - فکس: ۶۶۴۶۹۹۵۱

www.sooremehr.ir

نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

فهرست

سخن مؤلف.....	۱۵
دلالت اول: خاطرات کودکی تا انقلاب.....	۱۹
نذر خرده بودم.....	۲۱
بوکر مولا آمد.....	۲۱
عمی تن.....	۲۲
نوبت راهی خانه حسن (۴).....	۲۳
علی سرهند.....	۲۴
کفش نو.....	۲۴
ضیغم سیل.....	۲۵
باید از این مدرسه بره.....	۲۶
شیر تو شیر.....	۲۷
به قصد اعلیٰ حضرت.....	۲۸
فیجیل دزدی.....	۳۰
داد و هوار نباشه.....	۳۲
دلالت دوم: خاطرات انقلاب، پادگان آموزشی، آغاز جنگ، عملیات ملامین عقیل.....	۳۳
رودستی به ساواکی ها.....	۳۵
شیخ و شیرینی.....	۳۶
مریی بدون آموزش.....	۳۸
علامت.....	۴۰
یه مشت ماجراجو.....	۴۰
جبهه آدم جسور می خواد.....	۴۱
با بیل همدیگر رو کشتیم.....	۴۲
خشم شبانه.....	۴۳
چند نفر به یه هندوونه.....	۴۴

۴۵	من تولدوم.....
۴۶	اولین شناسایی.....
۴۷	تپه منافق.....
۴۸	شیر محمد افغانی.....
۴۹	آره می شناسمش.....
۵۰	صدش رو درنیار.....
۵۱	حرف دل.....
۵۲	دیوار آتش.....
۵۳	پای مجروح و هفت اسیر.....
۵۴	پایرهنمه.....
۵۵	فرمانده نوزده ساله.....

۵۷	لال سوم خاخرات گشت و شناسایی جبههٔ مهران و سرپل ذهاب.....
۵۹	عمود یکه انصارالحسین.....
۶۰	اولین درس.....
۶۱	به ولایت نزدیک تر.....
۶۲	اولین دیدار.....
۶۴	و جعلنا.....
۶۵	حق نداشتید بخورید.....
۶۶	اول برادریم، بعد هم رزم.....
۶۷	معبر شناس.....
۶۸	آنها که به خدا نزدیک ترند.....
۶۹	باورکردنی نبود.....
۷۰	تمرین اسارت.....
۷۱	هدیه‌ای برای احمد.....
۷۲	آخشام.....
۷۳	چون علی آقا خواسته بود.....
۷۴	مثل اسیران کربلا.....
۷۵	تشنه نماز.....
۷۶	به یاد تشنگی قمر بنی هاشم ^(ع)
۷۷	قمقمه‌های خالی.....

۷۸..... با فقرا

۷۹..... زنگ دل

دلالۃ چهارم: خاطرات شناسایی ها تا عملیات والفجر ۲ - حاج عمران .. ۸۱

۸۳..... روی خودتان کار کنید

۸۴..... حقیقت اسلام

۸۵..... بی ریا

۸۶..... همیشه با ما

۸۷..... توبه به سبک علی آقا

۸۸..... در کمین کومله

۸۹..... فرمانده بر بار

۹۰..... آقا، ان هیچ نیست

۹۱..... انگشتر اسپ

۹۲..... سرد گرم

۹۳..... بیمارستان شد یا نوق

۹۴..... عدل الهی

دلالۃ پنجم: خاطرات گشت و شناسایی ها تا چنگوله عملیات والفجر ۵..... ۹۵

۹۷..... به ما عملیات بده

۹۸..... جانم فدای چیت سازیان

۹۹..... از سمت دشمن

۱۰۰..... قلقلک شیطان

۱۰۱..... تلفن قورباغه ای

۱۰۲..... اعجوبه ریش خرمایی

۱۰۳..... گفتم: بسم الله

۱۰۴..... شش متری شما

۱۰۵..... آگه نور ماه نبود

۱۰۶..... جن زده

۱۰۷..... سجده شکر

۱۰۸..... با یتیمان شهدا

۱۰۹..... از جنس مردم

۱۱۱	دلالت ششم: خاطرات گشت و شناسایی جبهه سومار - میمک
۱۱۳	خدا رحم کرد
۱۱۵	مراد و مرشد ما
۱۱۶	هر چیز به عدالت
۱۱۷	ما همه وقف جبهه ایم
۱۱۸	ممد عرب
۱۱۹	همیشه با مردم بود
۱۲۰	قمقمه هامون رو خالی کردیم
۱۲۱	مگه ما امام زمان نداریم!
۱۲۲	خاطر مأموریت
۱۲۳	غریق غریق
۱۲۴	در اندیشه زیارت
۱۲۵	آه نگاه
۱۲۶	ایفه
۱۲۸	خدا عوفه ان داد
۱۲۹	امتحان
۱۳۰	مرام پوریای دل
۱۳۱	زندان شهر

۱۳۳	دلالت هفتم: خاطرات شناسایی ۷ حیات والفجر ۸ - فاو
۱۳۵	شال سیاه
۱۳۶	یارگیری از زندان
۱۳۷	کارهایی رو که نکرده ام
۱۳۸	مرد کار دیده
۱۳۹	تکلیف پذیر
۱۴۰	مهربان تر از همه
۱۴۱	اول گود می زنیم
۱۴۲	مثل صاعقه
۱۴۳	هوش علی آقا
۱۴۴	برای تکلیف
۱۴۵	آقای خط

۱۴۶	تمام لشکر
۱۴۷	همه کاره خط
۱۴۸	نماز اول وقت
۱۴۹	جلوتر از همه
۱۵۰	فرزند شرع
۱۵۱	اول نماز، بعد رزم
۱۵۲	چشم لشکر به سقاقت
۱۵۳	هر کس می تونه اذان بده
۱۵۴	مسلم اسلام و کفر
۱۵۵	روضه بدرقه

دلالتهای ششم: خاطرات شناسایی عملیات کارخانه نمک (صاحب الزمان) و

۱۵۷	شناسایی عملیات زیربجنون (عملیات انصار)
۱۵۹	چشم
۱۶۰	آبروی امام زمان
۱۶۱	هر چی خدا بخواد
۱۶۲	مزد اعتماد
۱۶۳	آمده ایم بخیار بکاریم
۱۶۴	تعبد
۱۶۵	آگه دست نخورد به پد، برنگرد
۱۶۶	پیشانی اخلاص
۱۶۷	آمادگی دویست درصد
۱۶۸	برید سر کار خودتون
۱۶۹	بوی شهدا را می داد
۱۷۰	مثل صاعقه
۱۷۱	بگو الله اکبر
۱۷۲	دستم نور می ده
۱۷۳	صلوات به جای مهمات

دلالتهای هفتم: خاطرات شناسایی عملیات کربلای ۴ - ارونند

۱۷۷	سرزمین تکلیف
-----	--------------

۱۷۸	آدمای با جریره.....
۱۷۹	سر به سجده.....
۱۸۰	سخنرانی.....
۱۸۱	با ردیاب دلش می فهمید.....
۱۸۲	از تو به یک اشاره.....
۱۸۳	میاندار.....
۱۸۴	همیشه چشم به راه.....
۱۸۵	آسمون لحاف و زمین تشک.....
۱۸۶	رابطه عرفانی.....
۱۸۷	عملیات لو رفته بود.....
۱۸۸	تنها میان اروند.....
۱۸۹	یا حسین (ع).....
۱۹۰	با من به جا نیست.....
۱۹۱	دلالت هم: نظرات شناسایی عملیات کربلای ۵ - شلمچه.....
۱۹۲	شاید اما زما (ع).....
۱۹۵	کمین دشمنان برای خودسازی شماست.....
۱۹۶	تاوول های مطهر.....
۱۹۷	زخم پشت زخم.....
۱۹۸	نزدیک تر از برادر.....
۱۹۹	انتخاب به گواهی دل.....
۲۰۱	وفا.....
۲۰۲	توب های صلواتی.....
۲۰۳	با ذکر.....
۲۰۴	منبر زورکی.....
۲۰۶	زخم و امداد.....
۲۰۸	صدایش در نمی اومد.....
۲۰۹	فقط می گفت بچه ها.....
۲۱۰	کلکیون تیر و ترکش.....
۲۱۱	به جای دو ماه استراحت.....
۲۱۲	دست بوسی امام.....

۲۱۳	برای همه
۲۱۴	دین کامل
۲۱۴	دینم کامل شد
۲۱۵	خواستگاری
۲۱۶	زندگی با یک مرد
۲۱۷	مهمونای ناخوانده
۲۱۸	داماد رفته
۲۱۹	کفش شده بود مصیّب
۲۲۰	خانه مال او نه
۲۲۱	می‌خوام بیشتر ببینمت
۲۲۲	در جمع‌ها - ام - اس بودند
۲۲۳	مطبخ / منقاد
۲۲۴	به گلزار شهدا
۲۲۴	سر گذاشته بود و دیوار
۲۲۵	بی خیال آتش
۲۲۶	ماهی هفت‌سین
۲۲۷	دعا کن که نمونم

دلالت یازدهم: خاطرات شناسایی و گشت در مایوت، عملیات‌های نصر ۴،

۲۲۹	نصر ۸ و بیت المقدس ۲
۲۳۲	اوج ارادت
۲۳۳	چشم لشکر
۲۳۴	قمقمه‌های ارادت
۲۳۶	چوب تأدیب
۲۳۸	معلم جدی
۲۳۹	روژه خوون
۲۴۰	عراقیای چشم‌تنگ
۲۴۱	خیلی بهش بر خورد
۲۴۲	به جرم شناسایی
۲۴۳	دل‌شکسته
۲۴۴	چطوری گلم!

۲۴۵	مثل یه سرباز
۲۴۶	پله برای بقیه
۲۴۷	امواج وحشی
۲۴۹	راهکار اشک
۲۵۰	وقتش نرسیده
۲۵۱	فراق
۲۵۲	دو سال؛ فقط دو سال
۲۵۳	خدایا، راضی نباش
۲۵۴	اون گریه می کرد و من گریه می کردم
۲۵۵	این دفعه پاسخگو نبود
۲۵۶	آخرین نماز
۲۵۷	آخرین دیدار
۲۵۸	بی کربلائی آد
۲۵۹	بی شریش
۲۶۰	قاری خاندان
۲۶۱	غروب روز سوم
۲۶۳	دلالت دوازدهم: تا شهدای
۲۶۵	امانت دار خوبی باشی مثل شهدا
۲۶۶	کنار برادر
۲۶۷	شرمنده شهدایم
۲۶۸	برمی گردم پنج روز دیگر
۲۶۹	راهکار آخر
۲۷۰	شمع خاموش
۲۷۰	پشت تابوت علی
۲۷۱	شیر خدا کشته شد
۲۷۱	شفاعت نامه
۲۷۲	دوباره علی
۲۷۲	آن سوی هستی
۲۷۳	عکس ها و خاطرات

سخن مؤلف یا لیل المتحیرین

«لیل» را در قاموس واژگان «راهنما، بلد، و مرشد» معنا کرده‌اند؛ بگویم از معنی محاوره‌ای آن که معادل «علت و برهان» معنا می‌شود. دلیل و لسان ادعیه و کلمات اولیا نیز به معنی «راهنما» است. بنابراین، در مقام واژگانی به کار می‌رود که ناظرند بر حیرت، سرگستگی، و کم‌کردن راه.

دلیل از صفات - شریعت - سب‌خان - جل و علا - نیز است و دلالت اول از او صادر شد؛ با روشنی گردد سراج منیر.

رسولان، خاصه حضرت محمد و ریت (ص)، هم به صفت دلالت موصوف و همان سراج منیرند؛ فراوی جو بندگان روشنایی.

حضرات معصومین - علیهم‌السلام - و ایای خدا نیز در سیر مراتب دلالت‌اند؛ از امام علی (ع)، که راه‌ها را به انسان‌ها را بهتر از راه‌های زمین می‌شناخت، تا امام روح‌الله (س)، که بنیادان خاک‌نشین را از حقیض به اعلی مرتبه سعادت، یعنی شهادت، هدایت می‌کرد.

از سر جسارت و ارادت بگویم که علی چیت‌ساریان نیز از سرچشمه آب حیات دلالت علی (ع) نوش کرده بود و به مرتبت سقایت در وادی حماسه دفاع هشت‌ساله رسیده بود.

هرچند احساس خودش می‌گوید: «بابا می‌خواهی اسم برای کتابت انتخاب کنی؟ خُب، این همه فلسفه‌بافی و اظهار فضل برای چی؟»

درسته علی آقا. وسوسه نوشتن و شیطنت قلم برای انتخاب اسم کتاب یه وقتی آدم رو به جایی می بره که شماها نمی رفتید یا اگر هم رفتید، از سیم خاردارش رد شدید. اما اینا خاطرات من نیست که سر هم شه و بشه کتاب و نوندونی! از اون بابای بدقلقت، که راه به هیچ گم شده ای مثل من نمی ده، حرف کشیدم و دلیل آوردم تا عمو هادی که بعد از تو رفت، تا عمو اکبر که حیرون و سرگشته تونه، تا خودت. آره، از خودت هم حرف کشیدم. از اون صدای دورگه و بی تکلفت که گاهی تو کمند راویای جبهه می افتادی و ازت نوار، یعنی «دلیل»، پُر می کردند. تازه، از همه اینا گذشته، من برت، علی، که تو ندیدی ش - اما ما دیدیم - هم حرف کشیدم. صلاح اطلاعات و عملیات توی جبهه یعنی دلالت و فرمانده اطلاعات عملیات، یعنی «دلیل». آره، تو خود خود دلیلی. حالا بریم سر شناسنامه تو.

آن‌ها که تو را می‌شناسند گفته‌اند که:

- روز تولد علی^(ع) به دنیا اوماد یعنی سیزدهم رجب ۱۳۴۳. به خاطر همین اسمش رو گذاشتند علی. اساکردی کارخونه یخ شروع کرد. باباش نذر کرده بود سقا بشه.
- سر نترسی داشت. ساوکی و این جور چیزا سرش نمی شد. عقلش خیلی بیشتر از سن و سالش بود.
- هجده ساله بود که شد مربی استاد آموزش های نظامی از همه جورش: تاکتیک رزمی، اسلحه شناسی، اطلاعات و عملیات.
- اولین بار رفت جبهه مهران. نبوغ و خلاقیت بی مثال اون رو علی شادمانی کشف کرد. تا بیخ سنگر عراقیا می رفت. چهار گردان چشمشون به اشاره اون بود.
- نوجوونی ش رسید به انقلاب و جوونی ش سهم جنگ شد. مو

توی صورتش نروییده بود که یه گروهان رو دادند دستش!
توی عملیات مسلم بن عقیل، پاهاش تیر خورده بود، اما وقتی
اومد، یه تنه هفت تا اسیر هم آورد.

حاج همت بر اش نقشه‌ها داشت، اما همدانی زودتر جنید و
کردش فرمانده. یه نوجوون نوزده‌ساله شد فرمانده اطلاعات و
عملیات یه تیپ، یه لشکر! تا کی؟ تا آخر جنگ.

از کله‌قندی مهران شروع کرد. بالای کله‌اسبی حاج عمران ترکش
خورد. تو سومار تیر خورد به پاهاش. توی جزیره مجنون،
رو برنگا فرماندهی می‌کرد! توی شلمچه اول ترکش به
بوشورد، بعد تیر به پهلوش و توی ماووت مهمون مین
والمری شد.

اطلاعات عملیات رو کرده بود دانشگاه آدم‌سازی. توی
کلاسش هم سمد عرب براقی بود - که از بصره دررفته بود -
هم شیرمحمد افغانی که تا مهران باهاش گشت می‌رفت -
هم علی شاه حسینی، تکسین اند-۴، که آموزش توی امریکا رو
گذاشته بود یه طرف و شده بود شاگردش! داشت یادم می‌رفت؛
توی دستگاه علی آقا سواد ملایر، داده‌های دانشگاهی هم
خیلی بُرد نداشت؛ نه اینکه دانشگاه اسوی رکابش نبودند؛
بودند اما یه بچه صافکار روستایی زاده مثل شیرمحمدی شد
معاونش، چون کار کردن با علی دل شیر می‌خواست. شرط
و مرزی هم برای یادگیری نداشت؛ سراغ قفل بُره‌تری شهر
هم می‌رفت، می‌آوردشون جبهه و ازشون شهید می‌خواست!

البته، همه این‌هایی را که اسم آوردم شهید شدند؛ به عبارت این
دفتر، «دلیل» شدند.

گشتاش شبیه به رؤیاست. در زمان خودش بر اش افسانه‌ها

درست کردند؛ مثل اینکه تا کربلا می‌ره، تو صف عراقیا
وامی ایسته؛ اینا راست نبود، اما روایتای بچه‌هاش توی این دفتر
راست راسته.

علی، همون بچهٔ موزرد چشم‌آبی، برای قریب نود نفر شد دلیل؛
یعنی راه رو نشون داد تا جایی که رسیدند.

خودشم دنبال یه «دلیل» می‌گشت تا اینکه اون خواب به دادش
رسید. اون خواب که از مصیب، معاونش، که توی فاو شهید
شده بود، پرسید: «از کدوم راهکار به این مقام رسیدی؟» مصیب
هم جواب داد: «راهکار اشک!» از اینجا به بعد راهکار علی آقا
به قول خودش «قلف» - و به قول بچه‌های مدرسه «قفل» -
بود. هر هفته با گریه بچه‌ها رو صدا می‌کرد؛ همون نود نفر رو.

دلش خواست دینش کامل بشه. این رو به دوستاش گفته
بود. یه گزاف. یه یادگاری ازش، به اسم محمدعلی، موند که
هیچ‌وقت بدیداش.

برادرش، اسیر، م که رفت، علی موند با تنی زخمی که شیش
زخم از شیش عملیات داشت. جنگ هم هفت‌ساله شده بود و
علی دل‌تنگ همه‌چیز.

سال‌های آخر جنگ می‌گفتند که می‌خواد فرمانده لشکر
بشه. اما عشق اون اطلاعات به بچه‌های اطلاعات و
شهدای اطلاعات.

توی شناسایی، یعنی دلالت آخر، همه رو گذاشت سر کار؛ یه
عده رو برگردوند عقب و خودش تنها رفت به جایی که «دلیل»
امروز و فردای ما باشه.

حمید حسام

تهران - ۱۳۹۵